

بخش رجال

مسئول: ابوالفضل شکوری

شخصیت رجال و علائم بیماری و سلامت آن

از جمله کارهای بایسته‌ای که به‌عنوان یکی از پایه‌های بنیادین رجال‌شناسی علمی و جرح و تعدیل اصولی اشخاص و چهره‌های تاریخی، شایسته انجام می‌باشد، به‌دست آوردن یک تعریف روشن از دو اصطلاح «سلامت شخصیت» و «بیماری شخصیت» رجال است که به‌ترتیب مرادف و معادل دو واژه کساملا فارسی «بهنمنشی» و «بیمارمنشی» یا «بدمنشی» رجال هستند.

یک مورخ و یک زندگینامه‌نویس مادامی که تعریف روشن و قابل فهمی از این دو واژه نداشته باشد نمی‌تواند «شخصیت سالم» و «شخصیت بیمار» را از همدیگر تشخیص بدهد، و دربارهٔ رجال و چهره‌های تاریخ به داورى نشسته و راجع به جرح و تعدیل‌شان اظهار نظر نماید.

بنابراین ما باید بکوشیم تا تعریف روشنی از «بهنمنشی = سلامت شخصیت» و «بیمارمنشی = مرض و عدم سلامت شخصیت» رجال، به‌دست آورده و نشانه‌ها و علائم ویژه‌ای را که بتوانند در مجموع در بازخوانی درون‌ناپیدای افراد و شناخت شخصیت اشخاص، پژوهشگر رشته‌های تاریخ و رجال را یاری کنند، تدوین کنیم. مجموع این نشانه‌ها در واقع علائمی هستند برای بازخوانی شخصیت رجال و کشف حقایق مربوط به شخصیت آنان، تا محققین از این رهگذر در پیشبرد اهداف علمی تاریخنگاری و شرح حال‌نویسی توانمند شوند. بالطبع مجموع این نشانه‌ها و علائم بهمنشی و بیمارمنشی رجال عیناً مرادف با قواعد و اصول جرح و تعدیل نیستند، بلکه اصول جرح و تعدیل رجال، قواعد نافذی هستند که بر پایهٔ این «علائم شخصیت‌خوانی» پدید آمده و راجع به ابعاد معینی از شخصیت رجال، اعم از مثبت و منفی، مورد استناد رجال‌شناس قرار می‌گیرند. از اینرو، نخست باید تعریف بهمنشی و بیمارمنشی معلوم گردیده و نشانه‌های راهنمای آن شناخته شوند، تا بتوان از مجموع آنها عناوین کلی را تحت نام اصول و قواعد رجال‌شناسی و یا اصول و قواعد جرح و تعدیل رجال، استخراج کرده و راجع به سالم و یا بیمار بودن شخصیت و منش یک چهرهٔ تاریخی اظهار نظر نمود.

بدیهی است که برای به دست آوردن چنین مطلب مهمی هم باید به منابع علوم انسانی مراجعه شود و هم به منابع و متون ویژه اسلامی؛ چرا که عقل و شرع، دین و دانش دو بال بلند و قدرتمند اندیشه‌های بشری و تکامل معنوی او در عروج و صعود به سوی کمال مطلق هستند. چنانکه مضمون يك سخن منسوب به امیرالمؤمنین نیز همین است: العلم والدين توأمان، اذا افترقا احترقا. یعنی دین و دانش همیشه با یکدیگرند و هرگاه از هم جدا شوند، هر دو آتش می‌گیرند.

با مراجعه به منابع و متون مربوط به علوم انسانی و دستاوردهای تحصیلی و اکتسابی بشر در این زمینه، ما با تلاش تحسین‌برانگیز عقول فعال ابناء بشر برای کشف حقیقت انسان و سرشت، پدیدآورنده منش او، جهت بازشناسی منشهای سالم و معتدل از منشهای بیمار و غیرطبیعی روبرو شده و به روزنه‌های امیدبخشی از معرفت دسترسی پیدا می‌کنیم، که در مجموع، در راه رسیدن به هدف علمی‌مان، ما را یاری می‌رسانند.

چنانکه با مراجعه به متون شرعی و اسلامی (قرآن و حدیث) نیز با سرچشمه زلال معرفت و دانش که انبیاء و اوصیاء با الهام از جهان غیب گنجینه‌بان کریم و سخاوتمند آن هستند، از تباط یافته و لغزشها و کمبودهای احتمالی دستاوردهای تحصیلی و تجربی بشر در این زمینه را تصحیح خواهیم کرد.

با تکیه بر دو منبع یادشده (دین و دانش)، و در مقام قضاوت راجع به بهمنشی و بیمارمنشی اشخاص و جرح و تعدیل آنان، معیارهای مطمئنی کسب کرده و از روی انصاف داوری خواهیم کرد.

خوشبختانه در هر دو مورد هم مطالب پراکنده و هم مطالب جمع‌وجوز و دسته‌بندی شده قابل استفاده‌ای وجود دارد که می‌توانند عامل موفقیت در این راه به‌شمار بیایند. ما در محدوده این نوشته از پرداختن به گردآوری مطالب پراکنده پرهیز نموده و فقط دو نمونه مدون و جامع را در اینجا آورده و بطور مختصر به بحث و بررسی مقایسه‌ای آنها خواهیم پرداخت، تا زمینه بهره‌برداری نهایی فراهم آید.

یکی از این دو مورد مطلبی است که مورخ شناخته‌شده و نامدار دنیای غرب «ویل دورانت» در بخش پیوستی کتاب «تاریخ تمدن» خود به نام «درسهای تاریخ» گنجانده است. او فشرده مطالب و دیدگاه‌های خود را پس از بیان چند صفحه مطلب در يك جدول تحت عنوان «جدول عناصر خلق و خوی» به‌نمایش گذاشته است.

مورد دوم در کتاب حدیثی بسیار ارزشمند شیعه به نام «اصول کافی» گرد آورده محدث و فقیه بزرگوار محمدبن یعقوب کلینی، معروف به «شیخ کلینی» می‌باشد؛ و آن روایت جالب و بلندی است که مرحوم کلینی از حضرت امام صادق با حفظ زنجیره سند یعنی اسامی راویان، نقل کرده است. روایت کلینی از امام صادق نیز که بیش از هزار و دویست سال قدمت دارد و از نظر زمانی مقدم بر جدول ویل دورانت است، در واقع يك جدول عناصر خلق و خوی و آئینه

ابعاد سرشت و شخصیت انسان است و به نام «جنود عقل و جهل = سپاهیان عقل و جهل» ضبط شده است.

دقت در این دو مورد و انجام مطالعه تطبیقی بر روی آنها ما را در آگاهی یافتن به دورنمایی از غرایز، گرایشها، شهوات و بسااخره منش و شخصیت انسان رهنمون می‌شوند که در پرتو آن تعریف روشنی از مسئله بهممنشی و بدمنشی رجال را نیز می‌توان به دست آورد. لکن پیش از پرداختن به نقل و بررسی آندو جدول، لازم است بحث کوتاهی هم درباره مفهوم و معنای دو واژه «شخصیت» و «منش» صورت بگیرد، چون نقل هرگونه نظر و آرائی درباره بهممنشی و بیمارمنشی انسان موقوف بر اینست که معنای خود «منش» و شخصیت روشن شده باشد، تا عوارض آن از قبیل سلامت و بیماری و اعتدال و انحراف قابل بحث باشند.

معنای شخصیت و منش

منش و شخصیت در واقع به يك معنا هستند، اولی يك واژه فارسی سره و دومی نیز کلمه‌ای عربی است که در زبان فارسی رواج یافته است.

فرهنگ-نویسان معانی مختلفی برای واژه «منش» ذکر کرده‌اند که از مجموع آنها چنین به دست می‌آید که این واژه به معنای خلق و خوی، طبیعت، سرشت و مشابه اینها می‌باشد. در فرهنگ معین چنین آمده است:

«... منش (اسم): خوی، عادت، طبیعت، طبع بلند، شخصیت عالی:

ولکن در آن کس کزیند منش بپایید شنیدش بسی سرزنش»^۱

در لغتنامه دهخدا نیز با استفاده از کتب فارسی قدیم و اشعار سراینندگان فارسی‌زبان، معانی لغوی این واژه را کاملاً روشن ساخته‌اند که قابل توجه است:

«منش» (اسم): خوی و طبیعت، چه منشی به معنای طبیعی است

(برهان)، (غیاث)، (آندراج)، (فرهنگ رشیدی). خوی و طبع و

طبیعت و خصلت و نهاد و سرشت. (ناظم‌الاطباء). فطرت، طینت،

جبلت، عادت (یادداشت مرحوم دهخدا):

به هر نیک و بد هر دو آن يك منش

به راز اندرون هر دو آن بدکنش

ترا گر منش زان من برتر است

بدر جوی و راز تو با ما در است

ز کردار بسه دور داری منش

نیچسی زیغساره و سرزنش

چو بهرام از آن گلشن آمد برون

تو گفتی همی باراد از چشم خون

منش دیگر و گفت و پاسخ دگر

تو گفتی به پروین بر آورد سر

ابوشکور

فردوسی

فردوسی

فردوسی

کسی را کوهنر بسیار و دل پاک و منش والا

مجال روزگار آید بر او پیسدا کند همتا

(قطران، دیوان مصحح نخجوانی، ۲۸٪)

و دیگر آنکه هر کدام از آن جماعت نظر کردم منش خویش را بالای او دیدم
و چون در خداوند نگریدم شکوهی در چشم و مهری در دلم آمد (فسارستامه
ابن البلیخی، ص ۸۷).

آنگاه نویسندگان لغتنامه به بیان «ترکیب‌های» مختلف این واژه پرداخته‌اند:
«ترکیبها:

– منش خاستن: کنایه از به‌ستوه آمدن و ملول شدن (از آندراج):

ز دارا پرستی منش خواسته به مهر سکندر بیاراسته

(نظامی، به نقل از آندراج)

– منش پست: فرومایه، کوتاه‌نظر، کوتاه‌فکر:

منش پست و کم دانش آن کسی که گفت

منم کم ز دانش کسی نیست جفت

فردوسی

چون اندر پی برده باشد جوان

بماند منش پست و تیره روان

فردوسی

– منش پستی: پست‌منشی، پست‌طبعی...

– منش تیز کردن: کنایه از حریص و مشتاق ساختن...

– آقامنش: آنکه طبع بزرگان دارد، بلند نظر...»^۳

آنگاه ترکیبات زیادی را برای آن برشمرده و توضیح و تفصیل معانی آنها
را به ذیل حروف مربوطه ارجاع داده‌اند، مانند: بدمنش، برتومنش، بزرگ‌منش،
بی‌منش، پرمنش، پهلو‌منش، خردک‌منش، خردمنش، خسرومنش، خوش‌منش،
زیبامنش، زیرک‌منش، و ترکیبات بسیار دیگر که نقل همه آنها بنا مثالهای
جداگانه‌ای که دارند ضرورت ندارد.

از مجموع آنچه که ذکر گردید و در واقع چکیده آراء فرهنگ‌نویسان و لغت-
شناسان زبان فارسی است که در لغتنامه دهخدا گرد آمده، باین نتیجه می‌رسیم
که «منش» در لغت معانی متعددی دارد که شاید بتوان قدر جامع آنها را چنین
جمع کرد:

منش معنی مجموعه خلق و خوی، عادات، نهاد و خصلتهائی که سرشت و فطرت
انسان را پدید آورده‌اند و شخصیت ویژه هر کسی را تشکیل می‌دهند. این خلق و
خوی و خصایص تشکیل‌دهنده منش و شخصیت هر فرد ممکن است متشکل از
امور فطری و طبیعی باشد، و ممکن است امور عارضی فرعی باشد که از محیط
پدید آمده باشند، و امکان دارد متشکل از هر دو باشند. از اینرو شخصیت و
منش به یک معنا هستند. واژه شخصیت نیز که علاوه بر معنای خالص لغوی در
فلسفه و زوان‌شناسی مصطلح شده و مفهوم ویژه‌ای پیدا کرده در دو لغتنامه یاد

شده چنین مورد ذکر قرار گرفته است:

«شخصیت: سبجیه مختص هر شخص، خاصه هر فرد، مجموع عوامل باطنی یک شخص، مجموع نفسانیات (احساسات، عواطف و افکار) یک فرد...»^۴

لغتنامه دهخدا نیز واژه شخصیت را مورد بررسی قرار داده و معانی لغوی و اصطلاحی آن را بازگو کرده است که قسمتی از مطالب در اینجا آورده می‌شود:

«شخصیت [ش ی ی] (۱) مأخوذ از تسازی شرافت و رفعت و بزرگواری و مرتبه و درجه (ناظم‌الاطباء). صاحب وجودی، وجود. منش. در اصطلاح روانشناسی، شخصیت یا منش عبارت از مجموع نفسانیات (احساسات، افکار، عواطف...) هرکسی است که برای هر شخصیت دو رکن است یکی وحدت و دیگری هویت. وحدت هرکسی از این جهت است که نفسانیاتش سلسله واحدی را تشکیل میدهند و او میتواند چندین معنی را با یک عمل ذهنی با هم مقایسه و مقابله نماید... هویت از این روست که وحدت مزبور در طول زمان محفوظ میماند و شخص همواره حس میکند که همانست که روز پیش یا سال پیش... بوده است یا روز و سال بعد خواهد بود. ضمناً ملتفت است که معنای و اخلاقاً از دیگر هموعان متمایز میباشند همچنانکه از جهت خصوصیات جسمانی با آنها فرق دارد. و از جمله عوامل نفسانی که شخصیت را تشکیل میدهد پاره‌ای احساسات و حافظه و تخیل و اراده است و گذشته از این محیط اجتماعی نیز در تشکیل این معنی دخالت مهمی دارد و تعقل ذات را تسهیل مینماید. شخصیت از لحاظ فلسفی، بدینگونه مورد گفتگو است که تعقلی که هرکس از ذات خویش دارد آیا با حقیقتی منطبق هست یا نیست. عبارت دیگر حقیقت «وجود چیست» قطع نظر از ظواهر احوال. (از روانشناسی دکتر سیاسی ص ۴۸۴).

و شخصیت از لحاظ حقوقی و اخلاقی در این مسورد بحث ارزش شخصیت و مناسبات اشخاص است با یکدیگر. (روانشناسی دکتر سیاسی ص ۴۸۴ تا ۴۸۶).^۵

چنانکه ملاحظه می‌فرمائید واژه «شخصیت» نیز قطع نظر از برخی کاربردهای اصطلاحی، دارای همان معانی می‌باشد که واژه «منش» دارای آنست و در واقع مردوی آنها دارای یک مفهوم هستند.

در رجال‌شناسی نیز معنایی که از این دو واژه قصد می‌شود به معنای لغوی و معنای اصطلاحی غیر رجالی آن بسیار نزدیک می‌باشد. یک رجال‌شناس و یک مسورخ، افراد و چهره‌های مورد نظر خود را با توجه به برجسته‌ترین ویژگیهای روحی،

معنوی، اعتقادی، رفتاری و کرداری آنان مورد مطالعه قرار می‌دهد؛ و مجموع اینها را به‌عنوان منش و شخصیت او تلقی می‌کند. بنابراین، در مقام تعریف منش و یا شخصیت می‌توان چنین گفت: منش و شخصیت هرکس، عبارتست از مجموعه گرایشها، عادات، احساسات و عواطف، اوصاف مثبت و منفی و بطور کلی ویژگیها و ابعاد مادی و معنوی، رفتاری و کرداری که هویت او را به‌عنوان یک موجود اجتماعی زنده، فعال و دارای درک و شعور و اراده از دیگر هم‌نوعان او، متمایز می‌سازد. از اینرو، شخصیت انسان هم جنبه‌های فطری و طبیعی دارد و هم جنبه‌های تحصیلی و اکتسابی.

با توجه به آنچه که درباره تعریف منش و یا شخصیت رجال گفته شد، تعریف هر یک از دو واژه «بهنشی» و «بیمارمنشی» نیز خودبخود روشن گردید. فرد بهمنش کسی است که در مجموع گرایشها، اوصاف، رفتار و کردار و... بطور کلی ابعاد مثبت در وجود و زندگی او بیش از ابعاد منفی بوده و بر آن غلبه داشته باشد.

انسان بیمارمنش و یا بدمنش نیز نقطه مقابل بهمنش به‌شمار می‌آید، به لحاظ اینکه دارای منش معتدل و سالم نمی‌باشد؛ لذا مجموع گرایشها، اوصاف، رفتار و کردار و... و بطور کلی ابعاد منفی در وجود و زندگی او بر ابعاد مثبت غلبه دارد. باید توجه داشته باشیم که افراد معمولی، زندگی و وجودشان نمی‌تواند بطور صددرصد عاری از گرایش و صفت منفی باشد؛ اگر کسی پیدا شود که اوصاف و گرایشها و ابعاد منفی در زندگی و وجود او به حد صفر برسد، آن شخص «معصوم» و ماورای معمولی است؛ و این صفت (عصمت) نیز جز بر انبیاء الهی و اولیاء خدا صدق و تحقق پیدا نمی‌کند. بنابراین در مقام بررسی زندگی‌نامه افراد عادی و غیرمعصوم هرگز نباید انتظار داشته باشیم که وجود و زندگی آنان مطلقاً عاری از خطا، ضعف و اشتباه باشد. و نباید به‌صرف پیدا کردن یک نقطه ضعف و خطا حکم جرح یک شخصی را صادر کنیم، بلکه فقط در صورتی که گرایشهای منفی او بر گرایشهای مثبت غلبه داشته باشد ما می‌توانیم حکم به جرح او بدهیم؛ و یا اینکه وقوع و صدور برخی از کردارهای بسیار زشت و ناپسندی که در اصطلاح شرعی «گناه کبیره» نامیده می‌شود، از او ثابت شود، تا حکم به جرح او داده شود، مانند قتل نفس و امثال آن.

اکنون که با معنای منش و شخصیت و نیز تعریف بهمنشی و بیمارمنشی آشنا شده‌ایم، بهتر است به شناسائی نشانه‌ها و علائم آنها بپردازیم. آیا بهمنش و بیمارمنش بودن اشخاص و رجال به چه واسطه‌ای و بسا چه علامتی شناخته می‌شود؟

چنانکه قبلاً اشاره شد هم در منابع و متون اسلامی و هم در منابع علوم انسانی رایج در بین دانشمندان معاصر غرب، راجع به بهمنشی و بیمارمنشی رجال و ابناء بشر و نیز راجع به علائم بهمنشی و بیمارمنشی مطالب قابل توجهی وجود دارد، که ما دو نمونه آن را در اینجا آورده و به نتیجه‌گیری نهائی از

بحث‌مان خواهیم پرداخت. نمونه نخست «جدول عناصر خلق و خوی» تدوین شده و بل‌دورانت است، و نمونه دوم جدول موسوم به «جنود عقل و جهل» مروی از امام صادق.

علائم بهمنشی و بیماری‌منشی از دیدگاه فرهنگ غرب

و بل‌دورانت در کتاب «درس‌های تاریخ» خود مطلبی دارد تحت‌عنوان «خلق و خوی و تاریخ» که در ضمن آن به بررسی و ارزیابی «عناصر خلق و خوی آدمی» پرداخته و چکیده مطالب خود را تحت‌عنوان «جدول عناصر خلق و خوی» به‌نمایش گذاشته است.

او که درصدد کشف منشاء خلق و خوی آدمی و تبیین ثبات و عدم ثبات مفاهیم اخلاقی و خصلت‌های خاص آدمی‌زاد می‌باشد، می‌گوید مجموعه این عناصر خلق و خوی آدمی هستند که سرشت انسان را به‌وجود می‌آورند. از نظرگاه او تهیه و تدوین «قوانین اساسی» کشورها و مقررات اجتماعی رایج در میان اقوام مختلف نیز درواقع کوششی است برای عینیت بخشیدن به قانون اساسی و خصایص سرشت بشر، که درمجموع «غرایز» نامیده می‌شوند. از دیدگاه و بل‌دورانت - که به‌نام «علم» سخن می‌گوید - و لکن درحقیقت علاوه بر جنبه‌های دانش و پژوهشگری‌اش زبان گویای «فرهنگ غرب» نیز می‌باشد - مجموعه این غرایز هستند که منش آدمی را شکل می‌دهند و زندگی فردی و اجتماعی انسان برپایه این غرایز استوار گردیده است.

او «غرایز» را به دو دسته «منفی» و «مثبت» تقسیم می‌کند و جلوه‌های کوناگون هر یک را جداگانه برمی‌شمارد. از دیدگاه او مجموع «غرایز مثبت» و سازنده انسان در شش نوع منحصر می‌باشد که هرکدام از این شش نوع نیز به‌نوبه خود دارای یک غریزه منفی و یا یک «ضد» در وجود آدمی می‌باشند. و بل‌دورانت برای هر یک از غرایز مثبت و منفی موجود در وجود بشر، نموده‌ها، جلوه‌ها و شاخه‌های متعددی یاد می‌کند و مجموع آنها را نیز در ذیل دو عنوان «عادات» و «احساسات» طبقه‌بندی می‌کند. و بالاخره مجموع غرایز تشکیل‌دهنده شخصیت و سرشت انسان و شاخه‌ها و یا باصطلاح ما «جنود و نیروهای» آنرا در ضمن یک جدول، مشابه جدول روایت شده از حضرت صادق در اصول کافی درباره «جنود عقل و جهل»، با نام جدول عناصر خلق و خوی» ترسیم نموده و به‌نمایش می‌گذارد.

از دیدگاه و بل‌دورانت، مجموع غرایز ششگانه مثبت بشر باضافه عادات و احساسات ناشی از آنها «چهل و شش نوع» است که به‌همین تعداد نیز غرایز منفی و عادات و احساسات مبتنی برآن وجود دارد، که درمجموع تعداد غرایز مثبت و منفی و اوصاف و گرایشها و یا «عادات و احساسات» موجود در وجود انسان «۹۲ نوع» می‌شود.

البته با یک حساب دیگر «۸۰ نوع» می‌شود؛ یعنی اگر شش غریزه مثبت و

منفی را بطور مستقل در نظر نگیریم و فقط جلوه‌های‌شان را مدنظر داشته باشیم. این نکته مهم را نیز باید در نظر داشته باشیم که مطالب ویل دورانت و محتوای جدول تدوینی او پیش از آنکه ماهیت علمی داشته باشد، متأثر از فرهنگ و بینش خاص غربی است. بنابراین، هم در نوع طبقه‌بندی او و هم در کامل و تام بودن پژوهش و استقراء او جای سخن بسیار است.

با این همه باید گفت جدول او یک ابتکار و تلاش قابل احترام و تحسین است و نشان‌دهنده میزان مطالعه و ژرف‌نگری او در مسائل تاریخی، و شناخت طبیعت و شخصیت انسان است، با اینحال ملاکهای او قابل مناقشه و آسیب پذیرند. در هر صورت ما در اینجا عین مطالب او را همراه با جدول تدوینی‌اش نقل کرده و بعد از آن به درج «جدول جنود عقل و جهل» اصول کافی می‌پردازیم و در پایان نیز یک مطالعه مقایسه‌ای و تطبیقی روی آنها انجام خواهیم داد: «بنای جامعه بر بنیان آرمانهای انسان نیست. بلکه بر بنیان سرشت اوست. و قانون اساسی سرشت اوست که قوانین اساسی کشورها را نوبه‌نو می‌نویسد. اما قانون اساسی سرشت انسان چیست؟»

می‌توانیم سرشت انسان را به‌عنوان تمایلات و احساسات اساسی بشریت تعریف کنیم. اصلیت‌ترین تمایلات را غرایز می‌خوانیم. گرچه معترفیم که در کیفیت «ذاتی» بودنشان شک بسیار کرده‌اند. در توضیح سرشت انسان در صفحه‌دیگر جدولی با عنوان «عناصر خلق و خوی» می‌آوریم. در تحلیلی که در این جدول شده است طبیعت (درین جا به معنای توارث) انسان را به‌طور معمول به شش گزینه مثبت و شش گزینه منفی مجهز کرده است، که وظیفه آنها درغایت امسر بقای فرد، خانواده، و گروه یا نوع است. در شخصیت‌های مثبت تمایلات مثبت غلبه دارد، اما اکثر افراد به هر دو دسته غرایز مجهزند تا (برحسب حال و حادثه) از پیشامدهای زندگی استقبال یا اجتناب کنند. هر گزینه عاداتی پدید می‌آورد و باعواطف یا احساساتی ملازمه دارد. کل اینها سرشت انسان است.

اما سرشت انسان در طول تاریخ تا چه حد تغییر کرده است؟ از لحاظ نظری قاعدتاً باید تغییری رخ داده باشد. انتخاب طبیعی، علاوه بر اختلافات جسمی، به اغلب احتمال بر اختلافات روانی نیز عمل می‌کرده است. با وجود این، تاریخ بدون تغییری در رفتار انسان نشان نمی‌دهد. یونانیان زمان افلاطون همانند فرانسویان قرون اخیر رفتار می‌کردند، و رومیان تفاوتی با انگلیسها نداشتند. ابزارها و واسطه‌ها دگرگون می‌شوند. اما انگیزه‌ها و هدفها همچنان ثابت می‌مانند: کوشیدن یا آرمیدن، به‌دست آوردن یا بخشیدن، ستیز یا گریز، معاشرت یا گوشه‌گیری، رغبت به جفتگیری یا دلزدگی، و مراقبت از فرزند یا طرد فرزند همه از دیرباز مانند امروز وجود داشته است. سرشت انسان درمیان طبقات اجتماعی نیز یکسان است و تفاوت نمی‌کند: فقرا همان گششهای اغنیا را دارند، جز آنکه امکان یا مهارتشان در برآوردن آنها کمتر است. در تاریخ این نکته از همه روشنتر است که شورشیانی که به‌قدرت رسیده‌اند سرانجام رفتار

جدول عناصر خلق و خوی

احساسات		عادات		غرایز	
منفی	مثبت	منفی	مثبت	منفی	مثبت
خستگی بیعالی بیزاری تردید فراغت بذیرفتن آشفتگی (به هم ریختگی)	نشاط توانایی اشتیاق شگفتی جذب خواستن زیبادوستی	استراحت قتبلی بیطرفی درنگ کردن خیالیابی تقلید بینظمی	بازی کار کنجکاوی پرداختن اندیشه ابداع هنر	جنب و جوش خواب	
دلهره رفاقت ترس فروتنی	جرئت همچشمی خشم غرور	عقب نشینی همکاری کمدلی تسلیم	پیشروی رقابت جسارت چیرگی	گریز ستیز	
تفر ولخرجی نا امنی	گرسنگی آزمندی تامین	رد کردن خرج کردن نداشتن	خوردن اندوختن داشتن	پرهیز دستیازی	
رازپوشی گمرویی دشمنی	همصحبتی خودپسندی مهربانی	گوشه گیری ترس از تأیید نشدن خودخواهی	مراوده تأییدطلبی گذشت	تنهایی آمیزش	
اختلال جنسی شرم نفرت از داشتن فرزند	تخیل جنسی معبت جنسی معبت پدری یا مادری	انحراف جنسی حجب سرپیچی از داشتن فرزند	فعالیت جنسی معاشقه تشکیل خانواده	جفتگیری خودداری تیمار پدرانه اتکا به پدر و مادر	

و کردارشان همان شده است که پیش از آن خود همواره در قدرتهای حاکمه نگوهرش می کرده‌اند.

تکامل تدریجی انسان در طی ادوار تاریخی بیش از جنبه‌های زیستی جنبه‌های اجتماعی داشته است: به عبارت دیگر این تکامل نه از طریق دگرگونیهایی موروثی در نوع انسان، بلکه عمدتاً از طریق بسدعتهای اقتصادی و سیاسی و معنوی و اخلاقی، که در نتیجه تقلید و عادت و تعلیم و تربیت از فرد به فرد و از نسل به نسل انتقال یافته‌اند، صورت پذیرفته است. رسم و سنت در یک گروه با تبار و توارث در نوع و یا غریزه در فرد مطابقت دارد، و روشهای آماده‌ای است برای موارد و موقعیتهای همانند و مکرر. اما موقعیتهای تازه‌ای نیز پیش می‌آید که نیازمند واکنشهای تازه و «غیر کلیشه‌ای» است؛ و از همین روست که تکامل در سازواره‌های عالیتر نیازمند استعداد و صلاحیت برای تجربه و ابداع است و اینها قرینه‌های اجتماعی اختلاف و جهش (موتاسیون) است. تکامل اجتماعی عمل متقابل سنت و بدعت است.

دارین‌جا فرد مبتکر - یعنی «مرد بزرگ»، «قهرمان»، «نابغه» - به عنوان قدرت سازنده جای خود را در تاریخ باز می‌یابد. چنین فردی، بنه عینه همان خدایی نیست که کارلایل وصف کرده است؛ کسی است که از زمین و زمان خود به وجود می‌آید، و حاصل و نماد، و نیز عامل و نماینده وقایع است. اگر موقعیتی رخ ندهد که مستلزم روشی تازه باشد، اندیشه‌های بدیع او «بیمورد» و غیر عملی خواهد بود. اگر قهرمان عمل شود بر حسب مقتضیات مقام و اوج بحران رشد می‌کند و می‌بالد، و به چنان عظمت و اقتداری می‌رسد که اگر زمانه گردش عادی می‌داشت حصول آن برایش غیر ممکن بود، و هرچه داشت در قوه می‌ماند. اما نباید او را تنها یک معلول پنداشت. هم در پیرامون او حوادثی رخ می‌دهد، و هم او خود آفریننده برخی حوادث است؛ افکار و تصمیمات او بی‌چون و چرا در جریان تاریخ وارد می‌شوند. گاه مانند چرچیل سخنوری و تأثیر کلامی دارد که با هزارا فوج برابر است؛ و گاه مانند ناپلئون چنان در لشکرکشی و تدابیر جنگی بصیر است که در نبردها پیروز می‌شود، و کشورهای تازه تأسیس می‌کند. اگر پیامبری است مانند محمد، و می‌داند که چگونه باید در دلها شور انداخت، کلماتش مردمی بینوا و ناکام را چنان برمی‌انگیزد که به منزلتی غیر قابل تصور می‌رسند و صاحب نیرویی شگرف می‌شوند. کسانی چون پاستور، مورس، ادیسن، فورد، رایت، مازکس، لنین، و ماوتسه-توئنگ همه معلول علت‌های بیشمار، و خود علت معلول‌های بسیاریند. تقلید در جدول «عناصر خلق و خوی»، نقطه مقابل ابداع است. اما تقلید در موارد حیاتی با ابداع همکاری دارد. همان‌گونه که طبایع مطیع در برابر افراد مقتدر سر تسلیم فرود می‌آورند و انتظام امور و گردش چرخهای جامعه را سبب می‌شوند، اکثریت مقلد نیز از اقلیت، مبتکر پیروی می‌کنند، و اقلیت مبتکر در جرح و تعدیل کردن روشهای تازه در برابر مقتضیات بقا یا خواستههای محیط خود تابع یک فرد است - فردی که بدعت را آغاز کرده است. قسمت اعظم تاریخ

از برخورد اقلیتها پدید آمده است؛ اکثریت استایسگر طرف برنده و مساده انسانی آزمونهای اجتماعی است.

بدین ترتیب هوش در تاریخ نیرویی حیاتی است، امامی تواند قدرتی ویرانگر و نابود سازنده هم باشد. از هر صد اندیشه تازه که برای جایگزین شدن رویه‌های سنتی موجود ارائه می‌شوند، احتمالا نمود و نه‌اندیشه، یسا بیشتر، حقیرمایه‌اند. هیچ انسانی، هر اندازه هم که هوشمند و آگاه باشد، ممکن نیست که در طول عمر خود به چنان درجه از کمال فهم برسد که بتواند با اطمینان خاطر درباره سنن و آداب و نهادهای جامعه‌اش داوری کند و به لغو آنها نظر بدهد، زیرا که اینها ثمره عقل نسلهای پیاپی پس از قرن‌ها تجربه در آزمایشگاه تاریخ است. جوانی که از هورمون‌ها تن در تب و تاب دارد در شگفت است که چرا نباید به امیال جنسی‌اش آزادی مطلق دهد؛ اگر سنت و اخلاق و قانون بازدارنده او نباشند، بسا که پیش از آنکه به بلوغ عقلی برسد زندگی خود را تباه کند، و هرگز در نیابد که میل جنسی همچون رودی آتشین است که باید آنرا با صدها سد و بند در بسترش به مهار کشید تا در لجام کسبختگی نه فرد را بسوزاند نه اجتماع را.

پس محافظه‌کاری که در برابر تغییر پایداری می‌کند به‌اندازه اصلاح‌طلبی افراطی که خواهان اصلاح است ارزنده است - و شاید ارزنده‌تر، به نسبتی که ریشه در درخت ارزنده‌تر از پیوندی است که برشاخه می‌زنند. اندیشه‌های نو همه را به‌خاطر معدودی که به کارآمدنی هستند باید شنید؛ اما خوب است که آنها را از آسیای اعتراضها و مخالفتها و امانتها عبور دهیم؛ این آزمون دشواری است که هر بدعتی پیش از شیوع در جامعه انسان باید از عهده برآید و از آن جان سالم به‌در برد. خوب است که کهنه در برابر نو ایستادگی کند، و نو کهنه را بیازارد؛ حاصل این تقلا، مانند نتیجه‌ای که از کشمکش جنسها و طبقه‌ها عاید می‌شود، پیدا شدن نیرویی است خلاق و پرتوان، پیشرفتی است پرشتاب، و وحدت و حرکت نهانی و اساسی همگان است.»

علائم بهمنشی و بیمارمنشی از دیدگاه اسلام

اکنون که با علائم بهمنشی و بیمارمنشی از دیدگاه فرهنگ غرب آشنا شده‌ایم، نظر خود را به فرهنگ اسلامی انداخته و در راستای بدست آوردن همان علائم از این دیدگاه سیر می‌کنیم، تا ببینیم اسلام و رهبران اسلامی در این رابطه چه می‌گویند.

چنانکه پیشتر نیز گفته‌ایم، سرشت انسان بر پایه دو گرایش ناهمخوان و متفاوت و شاید هم متضاد، ریخته شده است؛ و آندو گرایش عبارتند از «تقوی» و «فجور» یا «خیر» و «شر»، که خود اینها مبتنی بر بهره‌مندی انسان از دو «بعد» و دو جنبه جداگانه «روح الهی» و «بعد خاکی» می‌باشند. هر کدام از این دو گرایش ذاتی و سرشتی انسان نیز «جلوه‌ها» و نمودهای

خارجی بسیاری دارند که درحقیقت مصادیق خیر و شر و تقوا و فجور به‌شمار می‌آیند. انسان به‌عنوان یک موجود مختار و صاحب اراده نافذ موظف است که سرشت و هستی این چنین خود را بگونه هماهنگ رشد داده، و بعد اصیل هستی خود یعنی روح خدائی خود را، حاکم بر غرایزش بگرداند و از جلوه و حاکمیت شرور که پدیده‌های غیر اصیل و تبعی هستند، پیشگیری کند. یعنی کنترل غرایز و خواهشها و گرایشهای انسانی خود را به‌اختیار عقل بسپارد و عقل را رهبر و حاکم در تصمیمات خود قرار بدهد، و نه اینکه غرایز خود را سرکوب نموده و از بین ببرد.

جهت تبیین هرچه بیشتر مطلب باید توجه داشته باشیم که در تعبیر فرهنگ و ادبیات دینی بینش و فرهنگ اسلامی، منشاء همه کارهای نیک و مصادیق و جلوه‌های عینی و خارجی تقوی، پاک‌روشی، نیک‌آئینی و بطور خلاصه «بهمنشی» انسان، پدیده و عنصر غیرمادی و مجردی است که از آن به‌نام «عقل» یاد می‌شود، و هدیه خداوند به انسان است. چنانکه منشاء همه شرور و زشتی‌های مربوط به انسان پدیده‌ای به‌نام «جهل» می‌باشد که از نظر تعریف منطقی ضد عقل محسوب می‌شود؛ و چنانکه گفته شد بالا‌صلا وجود ندارد، وجود آن عارضی است.

بدیهی است که دو عنوان «عقل» و «جهل» در این کاربرد دارای بار و مفهوم ژرف فلسفی هستند و درحقیقت دو اصطلاح رسا و جامع برای «هستی‌شناسی» و تبیین جهان‌بینی به‌شمار می‌آیند، بنابراین نباید آنها به مفهوم آن معنای بسیار ساده، بسیط و عامیانه‌ای که مردم در زندگی روزمره خود به‌کار می‌برند، گرفته شوند؛ بلکه ضرورت دارد از این دو واژه همان مفهوم بسیار عمیق و عالی‌فلسفی و جهان‌شناختی و انسان‌شناختی که افرادی همچون حکیم ملاصدرا و حکیم میرداماد، و امثال آنان در «شرح اصول کافی» خود قصد نموده و بیان کرده‌اند، در نظر گرفته شود.^۷

مجموعه گرایشها، خواهشها، اندیشه‌ها، رفتار، گفتار و کردار هر فردی از افراد انسانی بر محور «عقل و جهل» طبقه‌بندی می‌شوند؛ که جمعاً ۶ عنوان است. مجموع فروع و انشعابات این شش عنوان نیز در دو طیف «شخصی» و «اجتماعی» جای می‌گیرند. باین معنی که مجموع ابعاد تشکیل‌دهنده منش و شخصیت هر انسانی از شش سنخ مسائل با ویژگیهای خاص تحت عنوان خواهشها، گرایشها، اندیشه‌ها، رفتار و معاشرت، کردار، و گفتار بوجود می‌آید، که هر کدام از آنها نیز برای انسان یا جنبه شخصی و فردی دارد و یا جنبه اجتماعی. در رجال‌شناسی و در مقام جرح و تعدیل رجال تاریخ، بطور عمده آن «طیف اجتماعی» از جنود عقل و جهل (توانائیمیا و تمایلات مثبت و منفی انسان) مورد نظر است، و ملاکها و اصول جرح و تعدیل عمدتاً بر پایه مطالب این طیف استخراج می‌شوند، و مطالب مربوط به طیف شخصی کمتر مورد توجه است هر کدام از دو نیروی متضاد موسوم به «عقل» و «جهل» در خواهشها، گرایشها،

اندیشه، رفتار، کردار و گفتار انسان، علائم، جلوه‌ها و نمودهای مشخص و آشکاری دارند، که هر کدام از آنها نشان‌دهنده میزان تسلط و حضور عقل یا جهل در يك شخص معین می‌باشند.

در فرهنگ اسلامی و در اصطلاح حدیثی مربوط به ائمه معصومین، از مجموع این جلوه‌ها و نمودهای عقل و جهل و نیک و بد به «جنود عقل و جهل» یعنی «سپاهیان و نیروهای عقل و جهل» تعبیر شده است. این تعبیر دقیق و حساب‌شده شاید حاکی از جنگ پایان‌ناپذیر و ماهیت آشتی‌ناپذیر و ناهمخوان این دو نوع گرایش، تمایل و توانائی انسان بوده باشد. در واقع آنچه که در فرهنگ اسلامی به‌عنوان «سپاه عقل» و «سپاه جهل» نامگذاری شده است، مجموعه‌ای از علائم و نشانه‌های بهمنشی و بیمارمنشی اشخاص می‌باشد. و در علم رجال‌شناسی و جرح و تعدیل رجال تاریخ کاربرد دارد.

مطالب مربوط به «علائم بهمنشی و بیمارمنشی انسان از نظر اسلام» که تحت‌عنوان «جنود عقل و جهل» شناخته می‌شود، ضمن يك حدیث مفصل در کتاب ارزشمند اصول کافی از امام صادق روایت و ضبط شده است. در گزارش‌ها و روایات مختلفی که از این حدیث شریف صورت گرفته، اندک تفاوتی در مضمون آن مشاهده می‌شود که طبق آنها نیروهای عقل و جهل میان هفتاد و پنج، هفتاد و هشت، و هشتاد و يك، دور می‌زند.

علامه مجلسی صاحب بحارالانوار در کتاب «مرآة العقول» این اختلاف جزئی تعداد را ناشی از این مسئله می‌داند که ممکن است برخی از راویان و یا خود امام صادق به‌منظور تأکید، برخی از آنها را با تعبیر جداگانه دیگری که همان معنی را می‌رساند، دوبار تکرار کرده باشند. مثلاً به‌جای اینکه مطلق «عبادات» را از سپاه عقل و جهل به‌شمارند، برخی از مصادیق آن مانند نماز، روزه و زکات را نیز بطور جداگانه و مستقل بیان کرده‌اند.^۱

بهر حال، توجه باین حدیث شریف و تعمق در محتوای آن می‌تواند «کلید» مشکل‌گشائی در رجال‌شناسی باشد، تا برآن اساس اصول جامعی از قوانین مربوط جرح و تعدیل رجال تدوین شود. این حدیث علاوه بر زنجیره سند آن، از دو قسمت محتوایی پدید آمده است، يك قسمت مطالب توضیحی است که در اول آن قرار گرفته، و قسمت بعدی همان مطالبی است که بصورت يك جدول، خلق و خوی انسان و توانائیها و تمایلات مثبت و منفی او را به‌نمایش می‌گذارد. اینک با نقل بخشی از مطالب قسمت اول آن، خوانندگان را دعوت می‌کنیم که در پایان «جدول جنود عقل و جهل» را نیز مورد ملاحظه و مذاقه قرار دهند: «... راوی می‌گوید: روزی در محضر امام صادق یاران آن

حضرت سخن از «عقل و جهل» می‌گفتند، در این میان امام صادق فرمود:

عقل و جهل و سپاهیان و نیروهای آن دو را بشناسید تا منحرف نشوید و هدایت پیدا کنید. یکی از حاضران به‌نام «سماعه» گفت:

فدایت شوم، اگر شما نیاموزی ما نمی‌توانیم بشناسیم.

آنگاه حضرت صادق فرمود:

خداوند عقل را از سمت راست عرش و از نور خویش آفرید، و عقل نخستین آفریده خدا از مجردات و روحانیت بود، آنگاه به او دستور داد: پشت و ادبار (هبوط و نزول) کن! عقل نیز فرمان برده و پشت (ادبار و هبوط) کرد. سپس خداوند فرمود: به من اقبال و رو کن! (یعنی به سوی من حرکت کن و بیا تا به کمال لازم خود برسی) عقل نیز اطاعت کرده و به سوی خدا آمده و... آنگاه خداوند فرمود: ترا نیکو و بزرگ آفریدم، و بر همه آفریدگان برتری دادم.

سپس خداوند جهل را از دریای کدر، تاریک و ظلمانی بیافرید و باو فرمود: پشت و ادبار (هبوط و نزول) کن! جهل پشت و ادبار (و هبوط) کرد. آنگاه خداوند فرمود: به من اقبال و رو کن. جهل فرمان خدا نبرده و از رفتن به سوی خدا خودداری کرد، و دچار بزرگی طلبی و استکبار گردید، خداوند نیز او را لعن و نفرین فرموده و از درگاه رحمت خود طرد کرد.

آنگاه خداوند برای عقل «هفتاد و پنج» یا رو سرباز (نیروی کمکی، نمود، جلوه) قرار داد. «جهل» وقتی که از عنایت و اکرام خداوند نسبت به عقل با خبر شد. کینه او را بدل گرفت، و گفت: خدایا! او نیز مانند من یکی از آفریدگان هست و «ضد» من می‌باشد، تسو برای او اعوان و انصار قرار دادی اما برای من نه، پس برای من هم چنین کمکی کن.

خداوند سربازان و نیروهائی به تعداد نیروهای عقل را به «جهل» نیز عطا کرد، و فرمود: اگر بعد از این از فرمان من سرپیچی کنی تو و همه نیروهایت را از درگاه رحمت خودم خواهم راند. جهل گفت: راضی شدم.^۹

حکیم و فیلسوف بزرگ و نامدار اسلام، ملاصدرا شیرازی در شرح مفصلی که برای این حدیث شریف نوشته، «ادبار» و پشت کردن به خدا را که در متن حدیث آمده، به معنای «هبوط و نزول» از عالم بالا و برتر وجود یعنی مقام قرب الهی به مراتب پایین و پست وجود، تفسیر کرده است. چنانکه «اقبال» و رو کردن به خدا را نیز، به معنای طی مراحل و مراتب تکامل از نازل‌ترین و پست‌ترین مراتب وجود به سوی «کمال مطلق» یعنی حق تعالی تفسیر نموده است. او معتقد است که تن و وجود آدمی لانه عقل و جسم است و این انسان گزینشگر و مختار است که بخواهد تا کدام یک از آن دو را در هستی خود تقویت نموده و عینیت بخشد، و دیگری را در انزوا قرار داده و به نابودی بکشانند.^{۱۰} ازینرو، می‌توان گفت، مسئله بهمنشی و بیمارمنشی هر انسانی بر پایه

جہول نیروهای عقل و جہل

شمار نیروهای عقل	شمار نیروهای عقل	شمار نیروهای جہل	شمار نیروهای عقل
۳۸- امانت (امین بودن)	۳۸- پردہ پوشی وانکار حق	۱- تصدیق حق	
۳۹- چالاکی	۳۹- یاسی ونومیدی	۲- امیدواری	
۴۰- اخلاص و پاکبختی	۴۰- ستمگری	۳- دادگری	
۴۱- زیر لبی و هو شمندی	۴۱- قہر و خشم	۴- خشنودی	
۴۲- شناخت و شناسائی	۴۲- ناسپاسی	۵- سپاسگزاری	
۴۳- مدارا و رازداری	۴۳- یاسی و بی آرمانی	۶- طمع و خواہندگی (= آرمان خواہی)	
۴۴- صداقت و یکچہرگی	۴۴- آزمندی (حرص)	۷- اعتماد و توکل بہ خدا	
۴۵- پردہ پوشی	۴۵- سخت دلی و قساوت	۸- نرم دلی و رأفت	
۴۶- اقامہ نماز	۴۶- کینہ توزی	۹- مہربانی	
۴۷- روزہ داری	۴۷- حماقت	۱۰- شعور و درک	
۴۸- جہاد	۴۸- نادانی	۱۱- دانش	
۴۹- انجام حج	۴۹- بی باکی و دریدگی	۱۲- پاکدامنی	
۵۰- سخن نگہداری	۵۰- دنیا شیفستگی	۱۳- زہد و پارسائی	
۵۱- نیکی بہ مادر و پدر	۵۱- بد رفتاری و گریز از مرادہ	۱۴- انس و خوش رفتاری	
۵۲- باحقیقت بودن	۵۲- گستاخی	۱۵- احتیاط کاری	
۵۳- نیکی ہا (معروف)	۵۳- خود پسندی	۱۶- فروتنی	
۵۴- پوشش داشتن	۵۴- شتابزدگی	۱۷- آرامی و حوصلہ	
۵۵- تقیہ	۵۵- تہی مغزی و سفاهت	۱۸- بردباری و حلم	
۵۶- افضاف	۵۶- ہرزگوئی (یا پرگوئی)	۱۹- خاموشی (یا سخن بہ تناسب گفتن)	
۵۷- خود آرائی برای ہمسر	۵۷- کردن کثبی و بزگی طلبی	۲۰- رام و عادی بودن	
۵۸- پاکیزگی و بہداشت	۵۸- در تردید بہ سر بردن	۲۱- تسلیم حق شدن	
۵۹- حیا و آزر	۵۹- بیتابی	۲۲- شکیبائی	
۶۰- میانہ روی و اعتدال	۶۰- انتقام جوئی	۲۳- گذشت و چشم پوشی	
۶۱- آرامش و طمأنینہ	۶۱- نیازمندی	۲۴- بی نیازی	
۶۲- مدارا	۶۲- غفلت	۲۵- بہ یاد بودن	
۶۳- تند رستی و سلامت	۶۳- فراموشی	۲۶- بہ خاطر داشتن	
۶۴- اعتدال	۶۴- کنارہ گیری و بریدن از دیگران	۲۷- مہرورزی و کنار آمدن با دیگران	
۶۵- برکت	۶۵- آزمندی (حرص)	۲۸- قناعت	
۶۶- وقار	۶۶- دریغ و خودداری	۲۹- مواسات	
۶۷- سعادت	۶۷- عداوت و دشمنی	۳۰- محبت و دوستی	
۶۸- حکمت (کار از روی آگاہی)	۶۸- پیمان شکنی	۳۱- وفاداری و تعہد	
۶۹- توبہ و پشیمانی	۶۹- نافرمانی (از خدا)	۳۲- فرمانبری (از خدا)	
۷۰- طلب آموزش	۷۰- بلند پروازی خیالی و جاہ طلبی	۳۳- واقع بینی و خضوع در امور	
۷۱- دقت و مراقبت	۷۱- بلا	۳۴- سلامت	
۷۲- دعاء و نیایش	۷۲- کینہ داشتن دروغگوئی	۳۵- دوست داشتن	
۷۳- تحریک و تلاش	۷۳- باطل و نادرستی	۳۶- راستگوئی	
۷۴- شادی	۷۴- حق و درستی	۳۷- حق و درستی	
۷۵- الفت جوئی (اجتماع گرائی)			
۷۶- سخاوت و کرم			

بخل و امساک

بیشتر و کمتر بودن جلوه نیروهای عقل و جهل در زندگی او قسابل تشخیص می‌باشد. اشخاصی که در وجود و زندگی آنان نیروهای عقل بیشترین جلوه را دارند، دارای صفت بهمنشی و سلامت شخصیت هستند چنانکه نمود و بروز داشتن نیروهای جهل در وجود و زندگی افراد نشانه بیماری شخصیت آنان به‌شمار می‌آید. یعنی درحقیقت نیروهای عقل و جهل، که مجموع آنها را اندکی بعد به‌صورت یک جدول ارائه خواهیم داد، «نشانه‌های بهمنشی و بیمارمنشی» اشخاص هستند.

رجال‌شناسان، مورخان و روان‌شناسان می‌توانند با مطالعه در این جدول، که در واقع «جدول خلق و خوی انسان از دیدگاه امام صادق» است در شناخت ابعاد و زوایای مبهم شخصیت رجال موفق شوند.

امام صادق پس از برشمردن نیروهای عقل و جهل که هر کدام از آنها در مجموع سازنده نوع شخصیت انسان (مثبت یا منفی) هستند، چنین فرمودند: «این خصلتها و اوصاف که به‌عنوان جنود عقل و جهل برشمرده‌شد، در یک‌جا و در وجود یک فرد جمع نمی‌شوند، مگر آنکه آن شخص پیامبر و یا وصی و جانشین پیامبر باشد، و یا مؤمنی باشد که خداوند قلب او را آزمایش کرده باشد.

اما دیگر شیعیان و دوستان ما فقط بسرخمی از این اوصاف (مثبت موجود در جدول)، را در وجود خود دارند و بدان متصف می‌باشند، لکن آنها نیز یک حرکت کمال‌جویانه (استکمالی) درپیش دارند و بدان‌واسطه وجود خودشان را به‌تدریج از جنود جهل پیراسته می‌کنند. و در درجه بالائی از انسانیت قرار می‌گیرند، و همراه انبیاء و اوصیاء می‌شوند. و کسب چنین مقامی فقط با شناسائی نیروهای عقل و اتصاف به آنها و دوری جستن از نیروهای جهل، امکان‌پذیر است...»^{۱۲}

با توجه به این فرمایش پایانی امام صادق است که ما نباید انتظار داشته باشیم همه رجال تاریخ به همه اوصافی که به‌عنوان نیروهای عقل یاد گردیده متصف شده و از نیروهای جهل وجودشان صددرصد خالی باشد، تا حکم به تزکیه و تعدیل آنان بنمائیم، بلکه این انتظار مخصوص پیامبران، اوصیاء و مؤمنین بسیار نادر و خودساخته‌ای است که موفق به طی مراحل مقدماتی دشوار آن شده باشند؛ اما بقیه مردم و حتی رجال و شخصیت‌های تاریخی معمولاً شماری از این اوصاف مثبت را می‌توانند در وجود خود بیروانند، لذا به محض اینکه ما تشخیص دادیم شماری از این اوصاف مثبت (نیروهای عقل) در وجود و زندگی یک رجل و شخصیت تاریخی جای دارد، ضمناً جهت‌گیری زندگی فردی و اجتماعی او یک جهت‌گیری استکمالی است، باید از لحاظ اجتماعی او را مورد تأیید و تشویق قرار بدهیم.

همچنین از این فرمایشات امام صادق چنین بدست می‌آید که در مقام جرح و تعدیل رجال تاریخ باید «تدریجی بودن استکمال وجودی» انسان را به عنوان یک اصل بپذیریم، و در نتیجه پذیرش این اصل است که قضاوت روی شخصیت رجال با انکاء به یک مقطع و مرحله از زندگی او درست نخواهد بود، بلکه ضرورت دارد همه مراحل و ادوار زندگی او در نظر گرفته شود و در نهایت نقطه پایان عمر او که به «نور» ختم شده و یا به «ظلمت» و «جهل»، به عنوان آخرین ملاک قضاوت درباره سلامت و بیماری شخصیت او در نظر گرفته شود.

چون استکمال وجودی انسان بر محور استکمال عقلی و معنوی او صورت می‌گیرد و این کار به مرور زمان و تدریجاً انجام می‌یابد، بنابراین، لازم است که در زندگینامه افراد برجسته تاریخ «منحنی زندگی» و یا «قوس زندگی» آنان تهیه شود و بر پایه آن منحنی و یا قوس، قضاوت نهائی روی آن شخصیت تاریخی صورت بگیرد.

نکته ضروری دیگری که لازم به یادآوری می‌باشد اینکه، مطالب این جدول را به صورت دیگری نیز می‌توان در شش محور و ذیل شش عنوان که قبلاً گفتیم یعنی خواهشها، کرایشها، اندیشه‌ها، رفتار، کردار و گفتار هر رجل، مورد طبقه‌بندی قرار داد که مجموع آنها نیز در دو طیف اوصاف فردی مانند امیدواری، خاموشی، بی‌نیازی و اوصاف اجتماعی مانند دادگری، گذشت و چشم‌پوشی، رازداری، دوست داشتن و مهرورزی، واقع‌بینی، امانت، جهاد، وفاداری و تعهد و... و نیز ضد اینها، قابل تقسیم و تفکیک هستند. و این کاری است که خوانندگان محترم می‌توانند خودشان با مرور، مطالعه و تأمل در مطالب جدول جنود عقل و جهل آنها را از هم تفکیک نموده و هر یک از صفات مناسب را، همراه با ضدش، در ذیل یکی از عناوین و محورهای ششگانه یادشده قرار دهند، و جدول جنود عقل و جهل را از لحاظ نمایش ظاهری آن شبیه جدول عناصر خلق و خوی و پل دورانت بچینند؛ در این صورت انجام مقایسه میان مطالب دو جدول آسان‌تر صورت خواهد گرفت. در هر صورت انجام یک مطالعه تطبیقی مفصل روی محتوای دو جدول ما را در درک تفاوت‌های عمده دو دیدگاه غربی و اسلامی در زمینه انسان‌شناسی و تاریخ و رجال کمک فراوان خواهد نمود. در اینجا نیز مقایسه مختصری صورت گرفته است که ذیلاً ملاحظه می‌فرمائید:

نگاهی به ملاکهای ارزشی دو جدول

در تعیین ملاکهای ارزشی موجود در هر یک از دو جدول یادشده، نخستین موضوعی که ذهن انسان را بخود جلب می‌کند، وسعت و ضیق است که در هر یک از آنها وجود دارد.

قلمرو بینشی یکی از این دو جدول (جدول ویل دورانت) فقط چارچوب و شعاع «ماده» و عالم حس است. بدون‌کننده این جدول نتوانسته است حقایق و واقعیات ماورای ماده را درک کند و بدان باور نماید.

اما جدول دیگر (اصول کافی) قلمرو بسیار گسترده‌ای را دربر می‌گیرد، و همه «هستی» و جلوه‌ها و مراتب آن‌را می‌بیند، اعم از جهان ساده و جهان ماورای ماده.

بنابراین محبوس شدن در حصار تنگ ماده، یکی از ویژگیهای جدول ویل‌دورانت است که در تعیین ارزشهای زندگی انسانی نیز خواه و ناخواه تأثیر گذاشته، و از دیدگاه فرهنگ غرب، بصورت یک معیار و ملاک درآمده است. در حالیکه جدول امام صادق از نظر فراگیری و قلمرو شمول، وسعتی معادل همه جهان آفرینش، اعم از ماده و غیر ماده دارد، و عنصر اصلی آن در رابطه با انسان تلاش برای «استکمال عقلی» و تقرب به خداست.

در نتیجه این تفاوت و تمایز در معیار و ملاک است که ارزشهای جدول ویل‌دورانت فقط به مظاهر تحرکات و ارزشهای جسمی محدود شده است. او، آنچه را که موجب بقای جسم آدمی است «ارزش» به حساب آورده و «مثبت» تلقی کرده است. اما آنچه را که مربوط به جنبه‌های روحانی و عقلی انسان است، اصولاً در نظر نگرفته است، تا درباره آنها نفیاً و اثباتاً اظهار نظر کند، گویانکه آنها را از پایه فراموش کرده است. روی این اصل است که جهت‌گیری جدول او از اول به گمراهی پایه‌گذاری شده است.

و نیز در همین رابطه است که دیده می‌شود کوشش فراوان شده است تا به ابعاد و جلوه‌های معنوی و روحی انسان بنحوی رنگ تعلق مادی و جسمی داده شود. در نتیجه این کج‌اندیشی، ویسل‌دورانت، اوصاف و قبایح مربوط به انسان بطور ناهمگون درمقابل هم قرار داده، و در موردشان بگونه مطلق داورری کرده است.

مثلاً «پرداختن» و سرعت عمل را در مقابل «درنگ کردن»، «ابداع» را در مقابل «تقلید»، «رقابت» را در برابر «همکاری» و تعاون، «همچشمی» را درمقابل «رفاقت» و بالاخره «غرور» را درمقابل «فروتنی» و... به‌عنوان عناصر و ارزشهای مثبت تلقی کرده است.

این مطالب هم متناقض است و هم خلاف حقیقت. چونکه مثلاً اگر «تقلید» را به‌عنوان یک ارزش منفی در برابر «ابداع» قرار داده و کوشش کنیم در جامعه نیز باین دیدگاه خود جامعه عمل ببوشانیم، لازمه‌اش این خواهد بود که همه بافتهای تمدن و ارکان زندگی اجتماعی بشر از هم بپاشند. چرا که این عنصر و خصیصه «تقلید» است که «ابداعات» پیشینیان را به‌عنوان یک میراث گرانبها به نسل‌های آینده منتقل می‌کند، و اگر قرار باشد که عنصر «تقلید» بطور مطلق، بصورت «منفی» و یک ضد ارزش محکوم شود، نتیجه اجتناب‌ناپذیر آن این خواهد شد که هریک از افراد و ابناء بشر برای زندگی خود، تمام مسائل زندگی را از نو تجربه کند تا بتواند دست به «ابداع» بزند.

بنابراین نه «تقلید» بطور مطلق ضد ارزش است و نه «ابداع» در همه جا می‌تواند ارزش و خصیصه مثبت تلقی شود. همه «ابداعات» فکری و عقیدتی و

فرهنگی که برخلاف حق باشد محکوم است چنانکه هر گونه ابداعی که اصول تمدن را مورد تهدید قرار دهد يك نوآوری ناشایسته و زشت می باشد.

مسئله تقابل «پرداختن» و «درنگ» نیز از همین قرار است و ناسادرست می باشد، ایشان «درنگ» کردن را بصورت يك ضد ارزش وانمود کرده است. درحالیکه اظهار نظر این شکلی غلط است، چرا که در بسیاری از امور و در موارد زیاد «درنگ» همان دقت و تأمل و عاقبت اندیشی در نتایج امور است، لذا با درنگ و تأمل انجام دادن کارها، يك ارزش و صفت مثبت در رجال می باشد، و ناشی از شخصیت سالم و ورزیده اشخاص می باشد. در بسیاری از موارد عجله و سرعت در انجام امور به عنوان يك ضد ارزش بشمار می آید.

همچنین اگر ملاک ارزشی ما چیزی فراتر از ماده و منافع و برتری های جسمی آدمی باشد، آنوقت خواهیم دید که «همیاری و تعاون و همکساری، يك ارزش بسیار مثبت می باشد، و نه اینکه ضد خصیصه «رقابت» تلقی شده و يك ضد ارزش باشد. تمدن کنونی بشر پیش از آنچه که مرهون رقابت انسانها باشد، مولود روحیه تعاون و همکاری آنان است، در صورت از بین رفتن روحیه تعاون و همکاری انسانها، تمدن نیز نابود خواهد شد.

مسئله مقابله «غرور» و «فروتنی» و ضد ارزش شمردن دومی در جدول ویل دورانت نیز همینطور است. ویل دورانت عنصر تواضع، حیاء و فروتنی را در وجود افراد به عنوان يك صفت منفی و ضد ارزش شمرده است، و در مقابل «غرور» را يك ارزش و صفت مثبت محسوب داشته است. لکن با تعمق در واقعیت امر درمی یابیم که اگر ملاک ارزش سنجی ما منحصر و محدود به امتیازات جسمی و مادی نباشد، مسئله درست برخلاف آن خواهد بود که ایشان تصور کرده اند. یعنی «غرور» يك صفت منفی و ضد ارزش و «فروتنی» يك صفت مثبت و ارزش تلقی خواهد شد. چرا که فروتنی هر انسانی حاکی از سلامت منش و تعاون روحی شخص فروتن و متواضع می باشد. اما «غرور» و تکبر هر فرد ناشی از بیماری و انحراف روحی شخص مغرور و موجب عظمت طلبی، استکبار و فساد جسمانه خواهد بود.

غرور و عظمت طلبی که در فرهنگ اسلامی گاهی از آن به عنوان «کبر» و گاهی بصورت جامع تر به نام «استکبار» تعبیر شده است، پایه و انگیزه هر نوع ستم و تجاوزگری در جامعه انسانی می باشد. برای همین خاطر است که در جدول اصول کافی حیاء و فروتنی از اوصاف مثبت و جنود عقل به حساب آمده است؛ اما دریدگی، بی حیائی، تکبر و غرور، از جنود جهل و اوصاف شیطانی شمرده شده است.

تفاوت بنیادین دیگری که در میان معیارهای ارزش سنجی دو جدول هست و در واقع خود آن ناشی از همان ملاک اول است، مسئله خدامحوری و انسان محوری است. در جدول اصول کافی «خدا» به عنوان آفریننده همه مخلوقات و مبداء



هستی بخش انسان و جهان، محور و ملاک ارزشها و ضد ارزشهاست. خداوند کمال مطلق است و انسان نیز باید کوشش کند تا در جهت حرکت بسوی آن ذات مقدس، نظام زندگی خود را تنظیم کند. هسرنوع عمل، کردار و گفتاری که آدمی را به «خدا» نزدیک گرداند و موجب رضایت الهی شود آن گفتار و کردار به عنوان «ارزش» و صفت مثبت تلقی می شود. و هر چیزی که مانع تقرب جستن انسان نسبت به خدا باشد يك ضدا ارزش بشمار می آید. چون این قبیل اوصاف و اعمال که موجب تقرب انسان نسبت به خدا می شوند وضامن سعادت ابدی او هستند، از نیروی عقل نشأت می گیرند، و برای همین خاطر است که «جنود عقل» نامیده می شوند.

هر چیزی که بخواهد درمقابل خدا علم شود به عنوان يك «بت» و عامل بازدارنده انسان از تکامل الهی و عقلانی محکوم است، هر چند که خود «انسان» و یا «منیت» او باشد. روی همین اصل است که پایه جدول اصول کافی برخدا- محوری ارزشها گذاشته شده است.

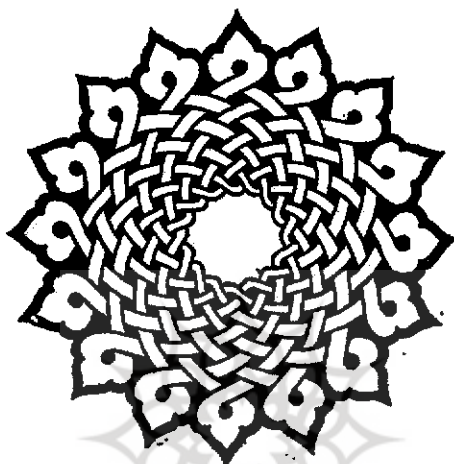
درحالی که جدول ویل دورانت بر او مانع آنرا می خواند و انسان محوری درمقابل خدا- محوری پایه گذاری شده است. آن هم نه انسان جامع و ذوابعاد، بلکه انسانی صرفاً مادی و منهای روح و ابعاد معنوی او.

لذا کلیت این جدول به عنوان سخن باطل هم تناقض در درون آن فراوان است و هم عدم تطابق با عینیتها و واقعیات خارجی. انسانی که با ملاکهای ارزشی جدول ویل دورانت تربیت شده باشد، همان

انسان غربی از خود بیگانه و ره گم کرده است، که ظلم و تعدی به حقوق بشر و جامعه جهانی از ویژگیهای بارز آن می باشد که در چارچوب باصطلاح «هنر» و «نظم» ویژه ای بنام «قانون» صورت می گیرد.

لکن انسان نمونه و مطابق جدول اصول کافی، همان انسان جامعه مدینه منوره عصر رسول خداست، با آن ویژگیهای الهی و انسانی فوق العاده خاص خود.

□ ادامه دارد



۱. فرهنگ فارسی معین، ذیل حرف «م» - منش - چاپ امیر کبیر.
۲. لغتنامه دهخدا، ذیل حرف «م» - منش -
۳. همان مدرک.
۴. فرهنگ فارسی معین، ذیل حرف «ش» - شخصیت -
۵. لغتنامه دهخدا، ذیل حرف «ش» - شخصیت -
۶. درسهای تاریخ / ۱۹۶ - ۱۹۲، ویل و آریل دورانت ترجمه احمد بلطاجی، خشیار دیبیمی، چاپ سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
۷. ر.ک: شرح الاصول الکافی/ ۶۶، بعد، صدرالدین شیرازی (ملاصدرا)، افست از روی چاپ سنگم سابق ایران توسط مکتبه المحمودی طهران. و نیز ر.ک: کتاب «التعلیق علی الکافی» / ۴۰، بعد، امیر محمدباقر الحسینی (میرداماد) تحقیق و تصحیح سید مهدی رجائی. قم مطبعة خیام ۱۳۰۴ هـ ق.
۸. ر.ک: مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول ج ۱/ ۱۷، علامه محمدباقر مجلسی، تصحیح سید هاشم رسولی، چاپ دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳ هـ ش.
۹. اصول الکافی ج ۱/ ۱۶، محمدبن یعقوب کلینی، تصحیح و مقابله نجه الدین (حسن زاده) آملی و علی اکبر غفاری، چاپ مکتبه الاسلامیه و نیز تحف العقول/ ۲۹۵ (متن عربی).
۱۰. ر.ک: شرح الاصول الکافی / ۶۸، ملاصدرا، سابق.
۱۱. اصول کافی ج ۱/ ۱۶، بعد (سابق) و نیز اصول کافی با ترجمه فارسی ج ۱/ ۲۹-۲۴، ترجمه سید جواد مصطفوی، چاپ انتشارات علمیه تهران.
۱۲. اصول کافی سابق.